

### آقای دهباشی گرامی

از این که درباره‌ی «بامیان» نوشتارهایی را که گویای دلبستگی و ارج نهادن شما به فرهنگ ایران کهن است (در شماره‌ی هفدهم - فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۰) برای آگاهی پویندگان این فرهنگ درج نموده‌اید، و عکسهایی از آبادی تا ویرانی آن را در مجله‌ی ارزشمندتان بازتاب داده‌اید، ادب و احترام هر ایران‌پرستی را برمی‌انگیزد.

اما آنچه در این نوشتارها در خور درنگ و بازنگری است این که در همان شماره در صفحه‌ی ۵۰ آمده است:

«بامیان محل برخورد سه تمدن یونان و بودایی و ساسانی است.»

۱ - باید گفت که: بامیان، شهری است بسیار کهن، با تمدنی سراسر ایرانی که از کانونهای فرهنگی فلات پهناور ایران زمین بوده است، یعنی از کانونهای مغانی که بعدها بوداییان در آن جای گرفتند و آنچه را که از مغان بر جای مانده بود، پس از چند صد سال به نام دین و آیین و باور خود نامیدند و به آیندگان سپردند.

«اسپونر» آیین بودا را برگرفته از کیش مغان و خود «بودا» را ایرانی می‌داند. «ذبیح بهروز» نیز از دستبرد اروپاییها به یادمانهای بودایی و دیگرگون سازی آنها سخن گفته است. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:

- خط و فرهنگ، ۱۵۸ تا ۱۶۰.

- گاهنامه‌ی هنر و مردم، شماره‌ی ۱۱۴ تا ۱۲۱: عصر طلایی امپراتوران موریایی هند.

- چهار سو و نگرشی کوتاه بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، ۱۵۲ و ۲۲۲.

۲ - همچنین درباره‌ی «تندیسه‌های کوه پیکر بامیان» در همان شماره در صفحه‌ی ۵۱ آن مجله‌ی وزین چنین می‌خوانیم:

«شکل مجسمه‌ها مخلوطی است از سبک یونانی و هندی و...».

امروزه با توجه به تحقیقات دقیقی که از سوی پژوهشگرانی چون اصلان غفاری (قصه‌ی سکندر و دارا) و احمد حامی (سفر اسکندر بزرگترین دروغ تاریخ) انجام گرفته دیگر نمی‌توان به سادگی از نفوذ یونان در ایران سخن راند.

همچنین در صفحه‌ی ۵۲ همان شماره آمده است:

«حالت نرم و گوشتین و زنانه‌ای که بدن بودای کوچک دارد (و از نزدیک چون شاهزاده

خانم خوشگذرانی می‌نماید) تصور زن بودن خود را در اذهان ایجاد کرده بود».

الف: چنان که به تندیسه‌های بازمانده از روزگاران کهن بنگریم، هیچ‌گاه نقش بانوی خوشگذرانی را که امروزه مورد نظر است نخواهیم یافت. زیرا در آن روزگاران با نگرش درست به پرورش و آموزش، به ویژه طبقات بلند پایه‌ی اجتماعی مانند شاهزادگان که همواره سرمشق مردم بوده‌اند، خوشگذرانی به معنا و برداشت امروزی جایی نداشته است.

ب: هنرورانی که این تندیسه‌ها را در دل سخت کوه کنده‌اند، کوشیده‌اند که آرمانهای ملی و ایرانی را آگاهانه به نمایش در آورند و در دل زمان، جاودانه سازند و پیام روزگار فرهمندشان را به آیندگان برسانند. چنان که هر نقشی و یا هر تندیزی که در جای جای فلات پهناور ایران زمین است دارای پیامی خردمندانه است.

تندیس خانم چاق و گوشتین خوشگذران چه پیامی را می‌تواند برای آیندگان داشته باشد؟! آن هم شاهزاده خانم! اگر باریک بینانه بدین تندیس، یعنی «بودای کوچک» بنگریم آن را به حالت دیگری و به اندازه‌ی دیگر که بسیار کوچک‌تر است در تاق بستان کرمانشاه در کنار پادشاه ساسانی خسرو پرویز خواهیم دید. با همان پوشش چین خورده‌ی بلند که شرم و آزر زن ایران زمین را در دیدگاه دیدارکننده‌اش نمایان می‌سازد، که این تندیس همان آن‌اهیتای پاک و بی‌آلایش است. که از زمانهای بسیار دور پیش از ساسانیان، ایزد و نگهبان آبهای همیشه جوشان ایران زمین بوده است. اگر نگاهی به پوشش این دو تندیس بیفکنیم شباهت‌ها را در می‌یابیم. اما نباید فراموش کنیم که آن‌اهیتای تاق بستان بسیار جوانتر از آن‌اهیتای بامیان است.

پ: برای دریافت بهتر مطلب بهتر است به کتاب: «شگفتی‌های باستانی ایران» پژوهش: «امید عطایی فرد» از آشیانه کتاب / - بخش: تندیسه‌های شگفت‌انگیز: «بت‌های بامیان» نگاهی بیفکنیم تا



Bouddha de 55 m de haut, V<sup>e</sup> siècle.

راز این دو تندیس که ایزد «بهرام» و ایزد بانوی آنها «آناهیتا»ست بر ما گشاده شود. این کتاب، هنگام هجوم طالبان به پیشگاه بلند تندیسهای ایزد «بهرام» و ایزد «آناهیتا» زیر چاپ بود و پس از کشته شدن این دو ایزد، به دست اهریمن خویان اهرمن چهره، از صحافی بیرون آمد.

در این کتاب چنین می خوانیم: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 «شهر باستانی بامیان که میان هرات و بلخ بود، از کانون های بزرگ مغانی و سپس بودایی به شمار می رفت. در دل صخره های کوه، شش هزار خانه کنده کاری شده و پیکره هایی بود که دو تا از آنها به گونه مرد و زن، با بلندای ۶۰ ذرع (۶۲ متر) و پهنای ۱۶ ذرع (۱۶/۵ متر)، چشمگیر می نمودند.»\*

از کف پای ایشان تا سر انگشتان و اندام های دیگر، راه باز کرده بودند که می شد در میان پیکره ها گردش کرد.\*\*\* این دو پیکره نامدار سرخ بت و خنگ بت خوانده می شدند.  
 «خنگ» به معنای سپید است و بنابراین خنگ بت یا «بت سپید» نماد ایزد آناهیتا (ناهید) و دیگری (سرخ بت) نماد ایزد بهرام (مریخ) می توانسته اند باشند. به ویژه که در داستانهای کهن،

این دو «ایزد - سیاره» بسان دو دلداده نمودار شده‌اند.

در فرهنگها نیز نوشته‌اند که «سرخ بت» و «خنک بت» عاشق همدیگر بوده‌اند و در دیوانها این سروده‌ها به یادگار مانده است:

گر صبح رُخ گردون چون خنگ بتی سازد

تو سرخ بتی از می‌بنگار به صبح اندر

کردی میان سرخ بت بسامیان ستیغ

باشی بر آن که خنگ بتی را کنی به چنگ

(سوزنی سمرقندی)

در کف از جام خنگ بت بنگر

بر رخ از ماده سرخ بت بنگار

(خاقانی شروانی)

یکی از یاستانشناسان دربارهٔ بامیان نوشته است:

همه شهر به گونهٔ غاری در آمده که راهبان بودایی طی چند سده، در خانه‌های سنگی آن زیسته‌اند تا توانسته‌اند نوشتارهای گرانمایی را گردآوری کنند. هم اکنون سه تندیس غول آسا که از دل صخره تراشیده شده‌اند گویی نگاهبانان آن شهر ویران هستند. بلندای بزرگترین پیکره، ۵۳ متر می‌باشد که ۷ متر بیشتر از تندیس آزادی در نیویورک است. پیکرهٔ دیگر ۳۵ متر و سومی ۱۰ متر بلندی دارد. پیکره‌های دیگر، کم‌کم کوچک می‌شوند تا واپسین تندیس می‌رسد که قد و قامت انسان را پیدا می‌کند. راهبانی کوشیده‌اند تا آنها را به شکل بودا در آورند... هر چند تنهٔ پیکره‌ها بی‌گزند مانده، ولی دست زمانه، بخشهای برجستهٔ چهره‌های آنها را از میان برده و همین، مایهٔ دو دلی باستان شناسان گشته که چگونه می‌توان تندیس را که بدون لب و پیشانی و چشم است، همانند بودا دانست.\*

از بناهای نامدار بامیان، بتکدهٔ مولتان با گنبدی به بلندای ۱۸۰ ذراع (۹۰ متر) بود. در آنجا بتی از آهن به بلندی ۷ ذراع (۳/۵ متر) نهاده بودند که در هوا شناور بود؛ زیرا گرداگرد گنبد را سنگ مغناطیس به کار برده بودند که به گونه‌ای یکنواخت، بت آهنی را به سوی خود می‌کشید.\*\*\*

